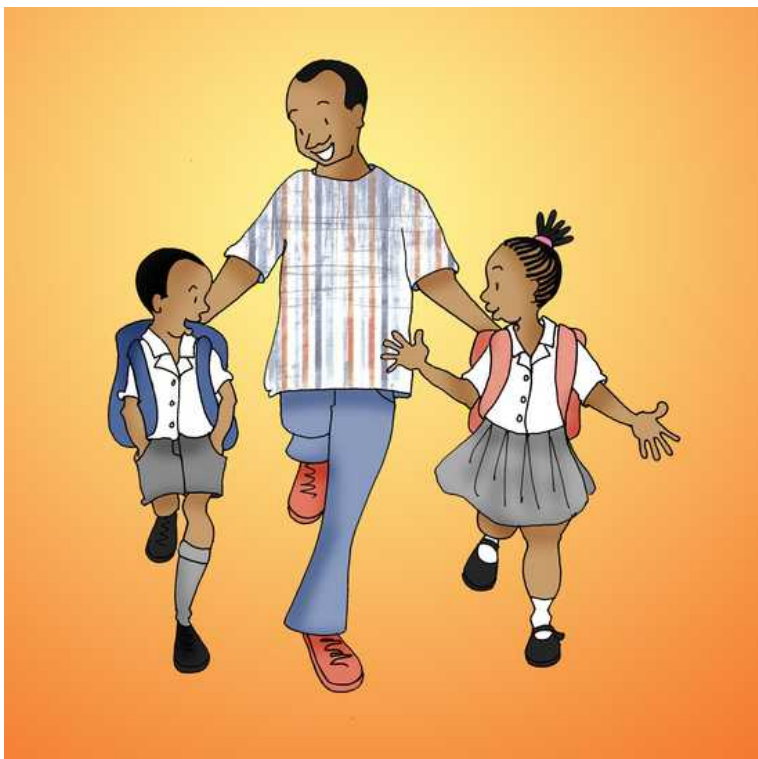




رخصتی‌ها با مادربزرگ

- ✎ Violet Otieno
- 👤 Catherine Groenewald
- 📖 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)
- 💬 dari
- 📊 nivå 4

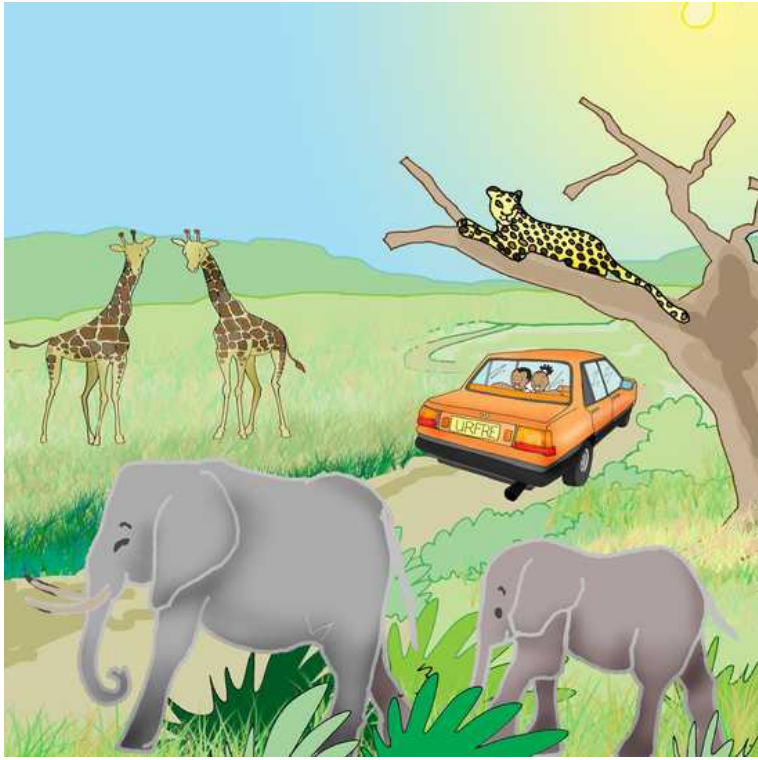




ادنگو و آپيو در شهر با پدرشان زنده گی می کردند. آن ها برای رخصتی ها لحظه شماری می کردند. نه فقط به خاطر رخصت بودن مکتب، بلکه به خاطر اینکه آن ها به ملاقات مادر بزرگ شان می رفتند. او در یک روستای ماهیگیری نزدیک یک دریاچه زنده گی می کرد.



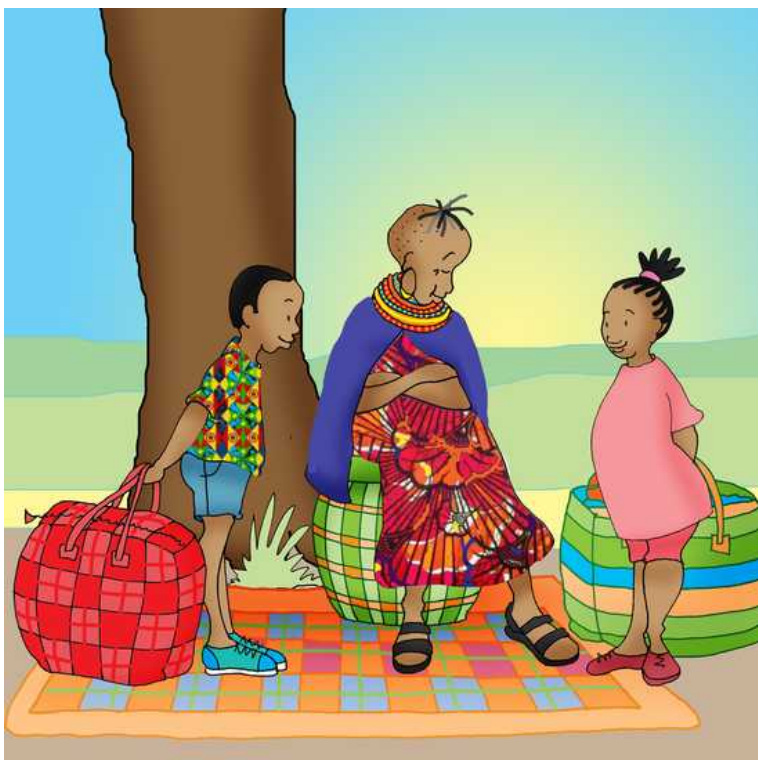
ادنگو و آپو به خاطر این که دوباره زمان ملاقات مادر بزرگ رسیده بود، هیجان زده بودند. از شب قبل بکس‌های های خود را بستند و آماده‌ی سفر طولانی به روستای مادر بزرگ شدند. آن‌ها نمی‌توانستند بخوابند و تمام شب درباره‌ی رخصتی‌ها صحبت کردند.



روز بعد، صبح زود آنها با موتر پدرشان به سمت روستا حرکت کردند. آنها از کنار کوه‌ها، حیوانات وحشی و مزرعه‌های چای گذشتند. آنها در راه تعداد موترها را می‌شمردند و آواز می‌خواندند.

بعد از مدتی، کودکان از خستگی خواب شان برد.





پدر، ادنگو و آپپو را وقتی که به روستا رسیدند، صدا زد. آنها نیار-
کانیادا، مادر بزرگ شان را در حالی که زیر درخت روی حصیر در حال
استراحت بود، دیدند. نیار- کانیادا در زبان لو، به معنای - دختر مردم
کانیادا- است. او یک زن قوی و زیبا بود.



نیار- کانیا دا با خوشامدگویی آن‌ها را به خانه دعوت کرد و با خوشحالی شروع به رقصیدن و آواز خواندن دور آن‌ها کرد. نواسه‌هایش هیجان زده بودند که هدیه‌هایی را که از شهر آورده بودند، به او بدهند. ادنگو گفت، اول هدیه مرا باز کن. آپیو گفت نه اول هدیه من.

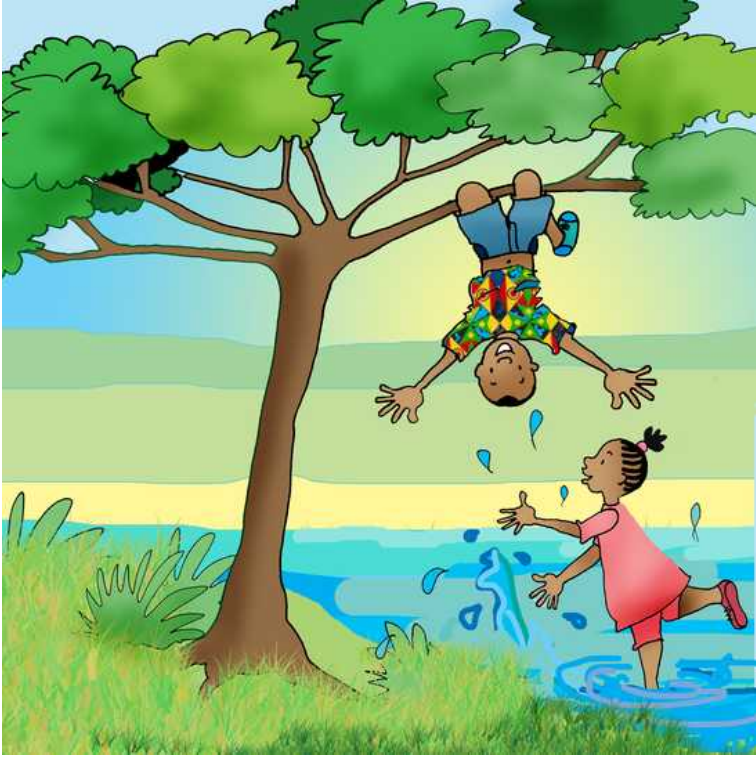
وقتی که نیار- کانیادا هدیه را باز کرد به روش سنتی از آنها تشکر کرد.





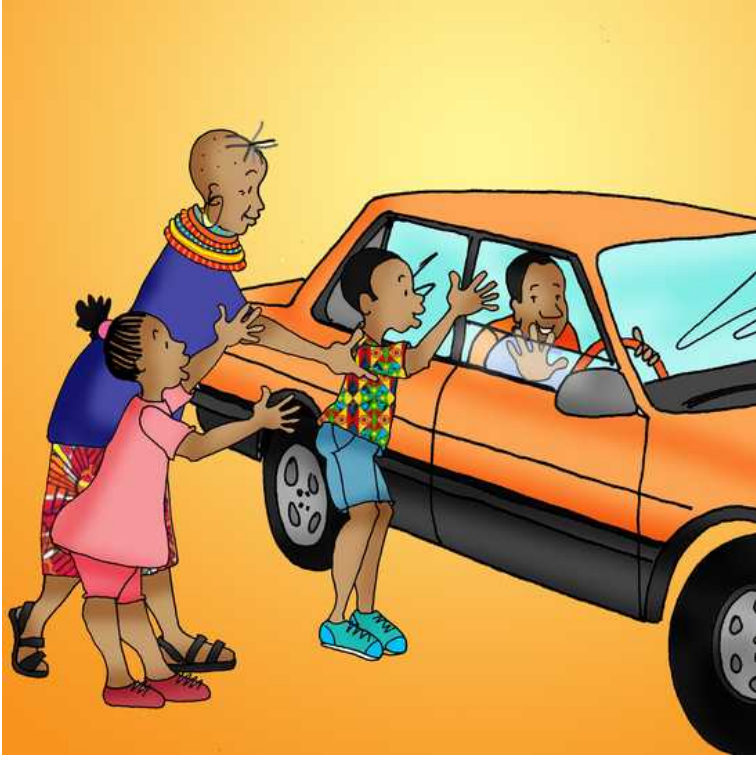
سپس ادنگو و آپیو به بیرون رفتند. آنها پروانه‌ها و پرندگان را دنبال کردند.

آن‌ها از درخت‌ها بالا رفتند و در آب دریاچه، آب بازی کردند.





وقتی که هوا تاریک شد، آن‌ها برای خوردن نان شب به خانه برگشتند.
قبل از اینکه بتوانند نان شب شان را تمام کنند، خواب شان برد!



روز بعد، پدر کودکان به شهر برگشت و آن‌ها را با نیار- کانیادا تنها گذاشت.



ادنگو و آپیو به مادر بزرگ در انجام کارهای خانه کمک کردند. آن‌ها آب و هیزم آوردند. آن‌ها تخم مرغ‌ها را از زیرپای مرغ‌ها جمع کردند و از باغ سبزی چیدند.

نیار- کانیادا به نواسه هایش یاد داد که نان نرم درست کنند که با خورش بخورند. او به آنها نشان داد که چگونه برنج ناریالی درست کنند که با ماهی کباب شده بخورند.





یک روز ادنگو گاوهای مادر بزرگش را برای چریدن بیرون برد. آن‌ها به طرف مزرعه‌ی همسایه فرار کردند. کشاورز همسایه از ادنگو عصبانی شد و تهدید کرد که گاوها را برای خودش نگه می‌دارد، چون گاوها محصولات کشاورزی او را خورده بودند. بعد از آن روز ادنگو حواسش را جمع کرد که گاوها دوباره در دسر درست نکنند.



یک روز دیگر کودکان با مادر بزرگ به بازار رفتند. او در آنجا یک غرفه داشت و سبزیجات، بوره و صابون می فروخت. آپو دوست داشت که به مردم قیمت اجناس را بگوید. ادنگو چیزهایی که مشتری ها خریده بودند را در خریطه ها می گذاشت.



در پایان روز آن‌ها با هم چای می‌نوشیدند. آن‌ها در شمارش پول به مادر بزرگ کمک می‌کردند.



اما رخصتی‌ها خیلی زود تمام شدند و کودکان مجبور شدند که به شهر برگردند. نیار- کانیا‌دا به ادنگو یک کلاه و به آپو یک جاکت داد. او برای سفرآن‌ها غذا آماده کرد.



زمانی که پدرشان به دنبال آن‌ها آمد آن‌ها دوست نداشتند که آنجا را ترک کنند. آن‌ها از نیار-کانیادا خواهش کردند که با آن‌ها به شهر بیاید. او لبخند زد و گفت من برای زنده‌گی در شهر خیلی پیر هستم. اما منتظر شما خواهم ماند تا دوباره به روستای من بیایید.



ادنگو و آپیو هر دو، او را محکم در آغوش گرفتند و با او خدا حافظی کردند.



زمانی که ادنگو و آپو به مکتب برگشتند، برای دوستان شان از زنده‌گی در روستا تعریف کردند. بعضی کودکان احساس می‌کردند که زنده‌گی در شهر خوب است، اما بعضی دیگر فکر می‌کردند که روستا بهتر است. اما از همه مهم تر، همه موافق بودند که ادنگو و آپو، مادر بزرگ خیلی خوبی دارند.



Sagor för barn på svenska

berattelser.se

رخصتی‌ها با مادر بزرگ

Skreven av: Violet Otieno

Illustrerad av: Catherine Groenewald

Översatt av: Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons

[Erkännande 4.0 Internasjonal Lisens](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).